



مریم آنسیدی - اثر: رافائل

دو نابغه از فلورانس

در حالیکه کودکان مشغول پرسه زدن در نمایشگاه و تماشای نقاشیهای قرن پانزدهم بودند متوجه شدند که این آثار به سادگی کار هنرمندان دورانهای قبل نیست.

ابتدا نقاشان زمینه های ساده و بی آرایش را برای زمینه تابلوهای خود بکار میبردند ولی اکنون بدنیا روی زمینه های از منظره و درخت و کوه و صخره ساخته شده بود.

آقای موریسون تابلوی بزرگی را به نام «اغتشاش سن رومانو» اثر پوچللو به دو کودک نشان داد و گفت:

البته اسبهای این تابلو شبیه اسبهای چوبی هستند، ولی بدلالی این اثر فوق العاده و جالب است.

یکی اینکه نمونه آناریست که نه مضمون مذهبی دارد و نه افسانه ای بلکه یک حادثه تاریخی را بیان میکند. در این اثر سربازان بر پشت اسبها در دشت و تپه بجنک مشغولند.

قبلا گفتم که اهالی فلورانس علاقه زیادی به آموختن مسائل تازه داشتند.

پوچللو به فرا گرفتن موز مناظر و مرایا میل فراوان نشان میداد و کوشش مینمود که طرز قرار گرفتن

اشیاء و تناسب آنها نسبت یکدیگر صحیح باشد.

پس از دوست سال تفکر و مطالعه و تلاش، نقاشان فلورانس در ترجمه محیط اطراف خود بوسیله رنگ، مهارت پیدا کردند. آنها میل داشتند از ساختمانها و شهر زیبای خود اثری در تابلوهایشان بیدم شود. کارهای علم و بهمین علت است که می بینید ساختمان های زیبا و خیابانها زمینه اکثر تابلو های مذهبی را تشکیل می دهد.

جان معترضانه گفت: اما آقای موریسون مسیح و مریم و مقدسین دیگر در فلسطین زندگی میکردند و مسلما ساختمان های آنها شبیه بناهای فلورانس نبود.

موریسون گفت: درست است، جان. هیچگونه شباهتی بین فلورانس و فلسطین وجود نداشت. ولی در آن عهد هیچیک از نقاشان ب فکر این مسائل نبودند.

آنها طوری مقدسین را میساختند که گویی سه همزمان با آنها در یک کشور زندگی میکرده اند و به همان شیوه نیز لباس میپوشیده اند. این عده بخود زحمت تفکر درباره شکل فلسطین و محل زندگی و پوشاک اشخاص

داستانهای انجیل نمیدادند. البته لطف این عمل در آنست که ما امروز از این آثار بعنوان مدارک تاریخ عصری که در آن ساخته شده است استفاده میکنیم.

آقای موریسون متوجه مارت کارت شد که سعی میکرد بعضی از اسامی ایتالیائی را صحیح تلفظ کند و برای آنکه او را از سرگردانی خارج کرده باشند گفت:

لازم نیست همه این اسامی مشکل را به خاطر بسیاری من شما ها را باینجا نیاورده ام که یک مشت اسم را حفظ کنید، بلکه مقصود نشان دادن طرز پیشرفت هنر نقاشی و انواع آناری است که در نقاط مختلف ساخته شده.

اگر دلتان خواست وقتی بزرگتر شدید این اسامی را یاد بگیرید.

فقط سعی نمائید اسامی سازندگان تابلو های مورد علاقه خود را بخاطر بسیارید. البته من از نقاشان برجسته ای چون میکلائو، رافائل و تیشن و چند نفر دیگر که شاید نامشان بگوش شما خورده باشد اسم خواهم برد.

ولی فکر میکنم شما باید نوع نقاشی ها و ملیت آنان را در خاطر خود

حفظ کنید. مثلا در قرن پانزدهم از فلورانس یعنی شهری که بسیار راجع به آن صحبت کردیم، دونفر از برجسته ترین نوابغ دنیا بیرون آمده است.

اسم لئوناردو داوینچی بگوشتان آشناست؟

جان باعلاقه فراوان جواب داد: بله، من در یک کتاب مربوط به پرواز مطالبی راجع به او خوانده ام.

او مخترع بزرگی بود که در راه ساختن یک ماشین پرونده زحمت فراوان کشید.

مارکارت جواب داد: چه حرفها میزنی. او نقاش بود. در اطاق خانم مدیر، کپی یکی از کارهای او آویزان است - اسمش یادم نیست ولی پرتره خانمی است - و مطمئنم که اثر او است.

جان کلام او را قطع کرد و گفت من میگویم او یک مخترع و عالم است.

مارکارت پس لابد آن لئوناردو داوینچی که من می شناسم آدم دیگری است.

آقای موریسون برای جلوگیری

سرگذشت نقاشی



هبوط آدم اثر: میکال آنژ

از انحراف بحث گفت :
 هر دو درست میگویند. لئوناردو،
 داوینچی مردی بود مهندس، عالم و
 نقاش و موسیقیدان و مجسمه ساز و
 متفکر و خیلی چیزهای دیگر...
 او یکی از بزرگترین نوابغ جهان
 بود.

یادداشتهایی که از او باقی مانده
 است نشان میدهد که او قرنهای از عصر
 خود جلوتر بود وی در زمین شناسی
 و شیمی و احوال آن مطالعات زیادی داشت
 کوشش او برای ساختن ماشین پرنده
 صحت دارد اما در عین حال نقاشی
 زبردستی هم بوده است.

کمان میکنم تابلویی را که
 مارکارت نام برد مونا لیزا باشد.
 مارکارت گفت درست است. آن
 تابلو در این نمایشگاه است ؟
 موریسون گفت : نه در موزه
 لوور پاریس است. این تابلو چهره
 زنی را نشان میدهد که لبخند مرموز
 و آزار دهنده بی بر لب دارد و لبخند
 او علاقه و کنجکاوای مردم زیادی را
 برانگیخته است.

چند سال پیش مردی آنقدر
 شیفته این تابلو شده بود که آنرا
 دزدید و پس از دو سال هیچان و تلاش
 و جستجو آنرا پیدا کردند و به جای
 اصلی خود بردند. مونا لیزا بطور یقین
 مشهورترین تک صورت جهان است.
 میگویند که داوینچی چهار سال
 روی این تابلو زحمت کشید. جان از
 اینکه داوینچی چهار سال روی این
 تک صورت کار کرده بود تعجب
 کرد و موریسون که حیرت او را احساس
 کرده بود گفت :

تعجب ندارد. لئونارد در مورد
 آثار خودش مردم مشکل پسندی بود. آرام

این تابلو حضرت مریم را در یک
 صحنه پس صخره نشان میداد در
 حالیکه سن ژان که چک در کنار او
 زانو زده و دستها را بر هم نهاده و به
 ستایش مسیح که در سمت چپ مریم،
 زیر بال فرشته بی نشسته است مشغول است
 کودکان متوجه شدند که در مقابل
 رنگهای روشن تابلوهای دیگر، این
 تابلو در سایه ها و رنگهای تیره فرورفته
 است.

آقای موریسون ابراد آنانرا
 تصدیق کرد و گفت : بله، لئوناردو
 همانقدر به سایه روشن علاقمند بود
 که به رنگها. ولی متأسفانه تابلویی
 که می بینید از صورت اولیه خود
 خارج شده است. تجربیات عجیب او
 سبب شده است که بعضی از رنگها ببرد،
 و در نتیجه صورت و دستهای تابلو
 پریده رنگ و ناسالم بنظر بیاید. ولی
 کمیوژیسیون، یعنی ترکیب خطوط و
 نقوش آن، هیچگاه از بین نخواهد رفت.
 عده زیادی معتقدند صورتی از صورت
 حضرت مریم و فرشته زیباتر آفرینده
 نشده است. کودکان هم چاق و طبیعی و
 خوش ترکیب هستند.

این نهایت خوشبختی ما است که
 صاحب این چنین تابلویی هستیم.

جان پرسید نابغه دیگری که در
 قرن پانزدهم از فلورانس بیرون آمد
 که بود ؟ شما گفتید نابغه ها دو نفر
 بودند. موریسون گفت : آن دیگری
 میکال آنژ است. مسلم میدانم که
 اسمش بگوش شما خورده است. بیست
 و سه سال پس از لئوناردو یعنی در
 ۱۴۷۵ به دنیا آمد. شهرت او فقط
 بکامپوزیشنهایش نیست بلکه در مجسمه
 سازی و معماری و شعر نیز معروفیت
 داشت.

البته بیش از همه به مجسمه
 سازی علاقمند بود. از زمانیکه در
 رم برای پاپ کلمیکس مجسمه های
 زیبایی متعددی از او باقی است. ولی
 پاپ اورا وادار کرد که در کلیسای
 سستین درواتیکان بکار نقاشی مشغول
 گردد. سالها بود که میکال آنژ دست
 بنقاشی نبرده بود و از پاپ خواست کرد
 که نقاشی دیگری را بنام او فائل استخدام
 کند. ولی پاپ در تقاضای خود اصرار
 ورزید و برای هنرمندان هم چاره ای
 جز تبعیت از میل ارباب نبود. میکال آنژ
 دست بکار شد و از صبح تا شام بالای

داربستها می ایستاد و روی سقف نقاشی
 میکرد، گاهی هم همانجا می خوابید
 نتیجه کار او تابلوهای بدیعی است که
 بیش از چهار سال طول کشید و سالهاست
 که مردم سراسر جهان برای دیدن
 آن به روم سفر میکنند.

جان پرسید :

آقای موریسون شما آنها را
 دیده اید ؟ چه شکل هستند ؟

موریسون پاسخ داد :

سقف این کلیسا پوشیده شده است
 از یک سلسله تصاویر بزرگ و مردم که داستان
 های آفرینش، هبوط آدم، و طفیان
 و سایر احادیث انجیل را مجسم میکنند.
 و تعداد زیادی هم تصویر پیامبران
 روی این سقف بچشم میخورد.

رویه مرفته در حدود دوست
 تصویر بزرگ از انسانهای قوی و سر

زنده در این کلیسا ساخته شده
 است. میکال آنژ معتقد بود

انسان شاهکار مخلوق خدا است و به
 منظره و محیط و چیزهای دیگر علاقه ای
 نداشت. ولی او وارث کنجینه اطلاعاتی

بود که فلورانسهای پر کار و طالب
 علم در فاصله سیصد سال ذره ذره در باره

ساختمان بدن انسان جمع آوری نموده
 بودند. بعلاوه تا حد امکان از مجسمه

های یونان و روم قدیم که خانواده
 مدیسی جمع آوری کرده بودند نکات

مورد لزوم را آموخته بود.

جان گفت: بعقیده من نقاشی روی
 سقف هم کار غیر عاقلانه ای است، زیرا هم

ساختنش مشکل است و هم مردم بسختی
 میتوانند آنها را تماشا کنند.

موریسون جواب داد :

تا حدی با تو موافقم ولی این
 نقاشیها سالها امتداد اول بود و غیر از میکال

آنژ نقاشان دیگری هم باین کار دست
 زدند. بهترین طرز تماشای این آثار

دیدن انعکاس آنهاست در آینه یادم
 است خودم هم در کلیسای سستین همین

کار را کردم.

مارکارت پرسید :

آیا میتوانیم از کارهای میکال آنژ
 چیزی در اینجا ببینیم ؟

موریسون پاسخ داد :

« متأسفانه دو کار ناتمام او در
 اینجا هست بیائید برویم ببینیم. یکی
 نامش « تدفین » و دیگری « مریم و
 کودکش جاسن جان و فرشته ها » است.



مریم و سن ژان - اثر : میکل آنژ

با وجودیکه این تابلو ها تمام نشده است، می بینید که تماویر چقدر قوی و زنده است. در تابلوی «تدفین» پیداست که دو هیكل وزن زیادی را متحمل شده اند و در تابلو دیگر احساس میشود که فرشته ها هر لحظه آماده پروازند.

ما کارت گفت : آنها هیچ شبیه بچه هایی که در اولین تابلو بمانشان دادید نیستند.

موریسون گفت : یادتان هست آن تابلو کار کبسی بود ؟

جان باتمخیر گفت : چیمابوه... موریسون گفت : فرق زیادی بین این دو هست. چیمابوه از اولین نقاشان فلورانس بود و میکل آنژ از آخرین آنها. و با مرگ او در سال ۱۵۶۴ عظمت مکتب فلورانس پایان رسید؛ مارکارت پرسید: مگر مردمان دیگری در مناطق دیگر نقاشی نمی کردند؟

موریسون گفت : چرا، مارکارت. کارشان هم عالی بود. همزمان با کاوش ها و تخریبات فلورانس ها نقاشان یک

نقطه دیگر از ایتالیا بنام اومبریا نیز بکار نقاشی مشغول بودند. این بار مارکارت سوال کرد «کارشان بهم شباهت داشت؟»

موریسون گفت از نظر مضمون بلف همه مریم و مقدسین و غیره را ترسیم میکردند ولی هنرمندان فلورانس بیشتر به اندام انسان و مسئله تجسم و حرکات آن علاقمند بودند، در صورتیکه اومبریا با به نمایش افکار و احساسات مذهبی توجه داشتند.

تابلوهای آنها اکثراً زمینه بود ولی هیكل هافقط نشانی برای تجسم افکار بودند، نه انسان های قوی و سرزنده ای که زندگی در وجودشان خوانده شود. و بیشتر میل داشتند که تماویر خود را بر روی منظره ای وسیع و آسمان و تپه و درختان و شهرها ترسیم کنند. آثاری چند از آنان در اینجا هست.

در اینحال موریسون بچه ها را بسوی تابلو های از پیرو دلا فرانچسکا و پروجنیو برد و گفت:

ببینید، انسانها در این آثار - حرکتی ندارند و احساسی در چهره شان خوانده نمیشود. همه آنها بجاى قدرت و قوت، آرام و مظلوم و لسی زیبا هستند. از یکی از شهرهای اومبریا

یکی از دوست داشتنی ترین نقاشان ظاهر شد که اسم او را احتمالاً باید بخاطر بسپارید.

مطمئنم که اسم او بگوش شما آشنا است.

تاحال اسمی از رافائل شنیده اید؟ تعداد زیادی تصویر از «مریم و کودك» ساخته است که اکثراً با سفته های آنرا دیده اید. رافائل بیست و پنج ساله بود که پاپ ژولیوس دوم او را به رم احضار کرد تا در کار تزئین قصر عظیمش، یعنی واتیکان، کمک نماید.

در این زمان میکل آنژ مجسمه ساز رسمی و یکی از دوستان رافائل بنام برابانت معمار او بودند.

رافائل هم نقاش رسمی پاپ شد. پاپ ژولیوس یکسری اطاق در طبقه بالا برای زندگی خود انتخاب کرده بود که رافائل مأمور تزئین آن شد.

تماویر زیبایی که رافائل بر سقف و دیوار این اطاق ها ساخت شاهکارهای او است.

رافائل مرد پرکاری بود، بطوری که علاوه بر ساختن فرسك ها که دارای تماویر زیادی بود تعدادی از «مریم و کودك» و چند تكسورت از پاپ ژولیوس دوم نیز ساخته است. از کارهای او معدودی منجمه کپی یکی از تكسورت های پاپ در لندن موجود است.

آقای موریسون بچه ها را به مقابل تابلوی کوچکی برد که نشان میداد يك شوالیه بر روی زمین خوابیده و زنی بالیاس رنگین در کنار او ایستاده و با او گل تقدیم میکند، در حالیکه زنی در طرف دیگر شمشیری و کتابی باو میدهد.

موریسون گفت : این شوالیه را خوب ببینید. این دوزن انتخاب بین لذت و وظیفه را باو پیشنهاد میکنند.

رافائل این تابلو را در هفده یا هجده سالگی ساخته است.

حالا برویم تا یکی از آثار معروف رافائل را بنام «مریم آنسیدی» شما نشان بدهم این تابلو بنام کسانی است که این اثر را برای کلیسای خود سفارش داده بودند.

شخصی که در لباده ای از پوست پوشیده شده و در کنار او قرار دارد سن جان تعمید دهنده است و درست دیگر سن نیکلا. این شخص را از سه کلوله آن که زیر پای او قرار دارد میشناسیم.

این سه کلوله یا سه کیسه نشانی است از سه کیسه پولی که سن نیکلا بدختران مرد فقیری داد تا با آن ازدواج کنند.

می بینید که این تابلو نیز مانند آثار فرانچسکا و پروجنیو آرام و بدون حرکت است ولی برخی از آثار بعدی رافائل با اینها فرق دارد.

آخرین آنها بنام «تغییر شکل»

پراست از نیرو و حرکت. رافائل دست بکار این تابلو بود که مریض شد و پس از مرگ او درسی و هفت سالگی طبعاً تابلو نیمه تمام ماند.

این تابلو را پیشاپیش جنازه اش حمل کردند و مردم رم بقدری باو علاقمند بودند که گروه کثیری برای سوگواری بر سر مزار او گرد آمدند خوب، حالا برویم به تماشای آثاری از یک محل دیگر ایتالیا یعنی ونیز.

جان پرسید. همانجایی که بجای خیابان کانالهای پراز آب دارد؟

موریسون گفت: بله. ونیز در ساحل شمالی دریای آدریاتیک بر روی گروهی جزیره بنا شده است.

در قرن پانزدهم مردمانش ملاح و تاجر بودند و مناسبات تجاری آن ها، ایشان را باشکوه و جلال مشرق زمین آشنا ساخت و خودشان هم رنگ و تجمل را دوست میداشتند.

تجار ثروتمند آن مافند شاهزادگان در قسور تزئین یافته و پوشیده از مرمر زندگی میکردند.

هم اکنون میتوانی آنها را در ساحل کانال بزرگ ببینید.

ونیزی ها به نمایشات و تشریفات علاقمند بودند. بنا بر این نقاشان هم آنچه را که مورد علاقه و پسند بود میساختند - یعنی رنگهای زیبا و شاد و البسه فاخر و ساختمانها و نمایشات.

البته مضامین مذهبی را هم به سلیقه خود میساختند.

اکثر آثار آنان برجسته و دارای

رنگهای روغنی است ولی از نظر مضامین مذهبی اهمیت زیادی ندارد یکی از نقاشان سرشناس ونیز و معروف دنیا تیشن است.

قبل از آنکه بدیدن آثار او برویم

بایستی از دو برادر بنام جنتیل و جیووانی بلینی دیدن نمائیم. اما مثل اینکه امروز با اندازه کافی مشغول بوده اید و خسته شده اید، بهتر است نوبت دیگر از کارهای این دو برادر دیدن کنیم. ●●